خبرها

توسعه سخت‌افزارانه

ادامه از صفحه ۲۱

نگاه سخت‌افزارانه که سال‌ها بر فرآیند توسعه جهان سوم غلبه داشته است نگاهی است که توسعه را به جنبه‌های سخت‌افزاری تقلیل می‌دهد. بدین دلیل نگاه یاد شده تقلیل گرایانه نیز محسوب می‌شود. عامیانه‌ترین وجه این نگاه خلاصه کردن توسعه در ساختمان‌سازی، ایجاد و توسعه زیرساخت‌های فیزیکی است. پیروان این نگاه برای دهه‌ها بر این تصور پای فشرده‌اند که چنانچه زیرساخت‌های فیزیکی رشدی چشمگیر به خود بیند، شبکه راه‌ها به اقصی نقاط سرزمین راه یابد، برق، تلفن، گاز در همه جا دامن بگستراند و شمار چشمگیری مدرسه و درمانگاه ساخته شود، توسعه تحقق یافته است و کشورهای عقب‌مانده در راه توسعه گام نهاده‌اند. تردیدی نیست که بدون زیرساخت‌های فیزیکی، توسعه تحقق نمی‌یابد. اما جنبه‌های سخت‌افزاری، وسیله توسعه است. ابزاری است برای هدف دیگری که همانا توسعه است. چنانچه نگاه سخت‌افزارانه خود به هدف تبدیل شود، مشکل از اینجا آغاز می‌شود. در چنین شرایطی زیرساخت‌های فیزیکی می‌تواند به توسعه شکلی غیرطبیعی بخشد و به ده‌ها مسئله منفی دیگر جان دهد. به هنگامی که نگاه سخت‌افزارانه هدف می‌شود، فساد نیز از راه می‌رسد. وقتی توسعه روستایی در راه‌های روستایی خلاصه شود، امکان مهاجرت تشدید می‌شود. تجربه ایران به علت داشتن سرمایه لازم ناشی از فروش نفت مهم‌ترین تجربه در جهت نشان دادن مسائل منفی ناشی از غلبه نگاه سخت‌افزارانه است. به زبان دکتر حسین عظیمی نگاه سخت‌افزارانه می‌تواند به شکل‌گیری مدارهای توسعه‌نایافتگی یاری رساند. از این روی نباید در شگفت شد اگر کسی ادعا کند که چنانچه اقدامات به ظاهر توسعه‌ای انجام گرفته رخ نمی‌داد و با شرایط بکر اولیه روبه‌رو بودیم، حرکت واقعی به سمت توسعه سهل‌تر می‌بود. با غلبه نگاه سخت‌افزارانه در بین مسئولان و کارشناسان و تاکید دائمی بر آن به تدریج مصرف‌کنندگان پروژه‌های سخت‌افزارانه نیز نگاهی سخت‌افزاری به کف می‌آورند و به یکی از پارادوکس‌های توسعه مشارکت‌مدار و مشارکت‌محور جان می‌بخشند که درک آن اهمیتی اساسی دارد. توسعه این نگاه به گروه‌های هدف سبب زیان‌های جدی به کشور شده توسعه واقعی را غیرممکن می‌سازد.

■ پارادوکس مشارکت‌محوری

سازمان‌های جهانی از جمله آژانس‌های ملل متحد و بانک جهانی پس از سال‌ها تجربه منفی توسعه از بالا و غلبه نگاه سخت‌افزارانه به ترویج به دو گرایش در منابع و متون توسعه جان بخشیدند. اولین گرایش کوچک شدن حیطه توسعه در قالب توسعه ناحیه‌محور (Area Based Development) و توسعه محلی (Community Development) است. گرچه چنین نگرشی نفی‌کننده توسعه منطقه‌ای و ملی نیست و بلکه مکمل آن به حساب می‌آید، به نحوی دم‌افزون رو به گسترش و پالایش دائمی است. چنین نگرشی به نوعی تداعی‌کننده شعاری است که دهه‌های قبل تحت عنوان «کوچک زیبا است» سر می‌دادند. سازمان‌های جهانی با گرایش به کوچک‌اندیشی بر پایه ضرورت‌ها تدریجاً به مسئله‌محوری نیز روی آورده‌اند. بودجه‌ای محدود در گستره جغرافیایی تعریف شده و کوچک به یکی دو موضوع کلیدی و محوری اختصاص می‌یابد و این رمز ماجرای توسعه است. در چنین حالتی پروژه‌ها زودبازده بوده به شکلی ملموس و مشهود در اجتماع محلی حس می‌شوند و در مصرف‌کنندگان یا ذی‌نفع‌های پروژه‌ها احساس مالکیت پروژه شکل می‌گیرد. دومین گرایش تاکید بر مشارکت‌محوری پروژه‌ها است. امروزه تقریباً تمامی پروژه‌هایی که آژانس‌های سازمان ملل متحد و بانک جهانی و سازمان‌های توسعه‌ای گوناگون پیشنهاد، تصویب و اجرا می‌کنند، باید پیشنهاد گروه‌های هدف یا گروه‌های ذی‌نفع باشد و به شکلی عینی و مستند مشارکتی بودن آنها ثابت شود. پارادوکس مورد اشاره دقیقاً در همین رابطه شکل می‌گیرد. اجازه دهید تا با مثالی بحث روشن‌تر شود. نگارنده سال‌ها است که با موسسات توسعه‌ای و آژانس‌های ملل متحد همکاری‌هایی داشته و دارد. یکی از این تجربه‌ها طراحی صندوق توسعه محلی است (Local Development Fund). در این پروژه ابتدا براساس مطالعات مفصلی که به تدوین خوشه‌های فقر استانی، شهرستانی و دهستانی منجر شد، چهل نقطه روستایی و اجتماعات اسکان غیررسمی شهری مورد گزینش قرار گرفت. جالب آنکه مطالعات بعدی به ویژه بررسی‌های جامع مسئولان محلی صندوق توسعه محلی در پنج استان مورد گزینش یعنی همدان، خوزستان، تهران، خراسان رضوی و خراسان جنوبی به استثنای دو یا سه تغییر بقیه نقاط برگزیده را تایید کرد. قرار بر این بود که پس از نهایی شدن نقاط انتخابی برای اجرای صندوق توسعه محلی، گروه‌های مطالعاتی با استفاده از فنون کمی و کیفی، پیشنهادهای واقعی اهالی را ثبت و گزارش کند تا دستگاه‌های اجرایی و مطالعاتی صرفاً به‌عنوان تسهیل‌گر گروه‌های هدف را یاری کنند تا پروژه‌هایی که خود انتخاب کرده‌اند را خود به اجرا درآورند و بر فرآیند اجرا نظارت کرده، آن را ارزیابی کنند. تردیدی نیست که قبولاندن این امر که سایر کنشگران یعنی دستگاه‌های دولتی، مشاوران و غیره تنها تسهیل‌گرند و گروه‌های هدف یعنی مردم استفاده‌کننده از طرح‌ها، خود باید انتخاب‌کننده پروژه‌ها، اجراکننده، نظارت‌کننده و ارزیابی‌کننده باشند و در طول پروژه باید برای چنین مراحلی توانمند و مقتدر شوند، کاری کارستان است و در جامعه‌ای که دره‌ای هولناک بین حرف و عمل وجود دارد، ظاهراً همه این امر را نپذیرفته در عمل به شیوه قبلی مستبدانه عمل می‌کنند. اما در جریان مطالعات اولیه به پارادوکسی برخورد شد که ناشی از غلبه نگاه سخت‌افزارانه بر توسعه است. مشاهده شد که مردم یا گروه‌های هدف بدون توجه به نیاز محدوده خود و بدون فکر و تأمل کافی فوراً پروژه‌های سخت‌افزاری ساده‌ای چون مدرسه و کلینیک بهداشتی را انتخاب می‌کنند. در صندوق توسعه محلی این امر در مراحل اولیه و نیازسنجی با این مسئله روبه‌رو شدیم و در سایر پروژه‌ها از جمله بهسازی بافت‌های اجتماعات اسکان غیررسمی در مراحل نهایی انتخاب پروژه با این نوع گزینش روبه‌رو بودند و اتفاقاً در برخی نقاط به مرحله اجرا نیز وارد شده‌اند. پارادوکس اینجاست که پروژه‌ها واقعاً طی فرآیندی مشارکتی برگزیده شده‌اند و مردم طی جلساتی مدرسه و درمانگاه و نظایر آن را اعلام داشته‌اند، اما از سوی دیگر بررسی‌های تکمیلی نشان می‌دهد که مدارس موجود در محل‌های انتخابی زیر ظرفیت لازم کار می‌کنند و در مواردی مجبور به تعطیل کردن کلاس‌هایی یا تجمیع آنها شده‌اند. از سوی دیگر وزارت آموزش و پرورش و بهداشت در اکثر مواقع عدم تمایل خود را به احداث مدرسه و درمانگاه به دلیل عدم کشش یا تقاضای لازم اعلام می‌دارد. پاسخ این پارادوکس را پس از بررسی‌های لازم در صندوق توسعه محلی بدین شکل یافتیم که مردم یا گروه‌های هدف در برخورد با افرادی که به نوعی به دستگاه‌های دولتی مربوط‌اند به‌طور خودکار و شرطی شده به یاد پروژه‌های سخت‌افزاری می‌افتند. زیرا در ته ذهن باور ندارند که فرآیند واقعاً مشارکتی است و یا اگر هم که باور آورده باشند، هنوز تصور می‌کنند که این دولتی‌هایی که مقابل ما نشسته‌اند و از ما نظر می‌خواهند که کاری جز احداث راه و ساختمان و آسفالت ندارند، توسعه نیز همین‌ها است. پس به‌طور خودکار یکی دو نفر میدان‌دار و متکلم وحده شده و در پایان مدرسه و درمانگاه به‌نام پروژه مشارکتی ثبت می‌شود. بر این اساس در صندوق توسعه محلی دائماً بر ترکیب سخت‌افزار و نرم‌افزار تأکید شده است که باز هم کاملاً پاسخگوی مشکل نبوده است. مدت‌هاست که در حرف همه باور آورده‌ایم که توسعه انسانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، فضایی، ضدتبعیض جنسیتی، ضدناهمگونی و نامتعادلی، ضد فقر و طرفدار عدالت اجتماعی و دوستدار طبیعت است. توسعه همه اینها در ترکیبی همگون و هماهنگ است و مدارهای توسعه‌نایافتگی که حسین عظیمی برایمان تشریح کرده است تنها با چنین نگرشی جای خود را به مدارهای توسعه یافتگی خواهد داد. اما هنوز بین این باور و عمل بدان بر پایه شرایط کهن تاریخی و روانشناسی اجتماعی ایرانیان عزیز دره‌ای عمیق وجود دارد.

دکتر سعید نوری نائینی در گفت‌وگو با شرق:

عظیمی؛ اقتصاددان واقع‌گرا

سیدحمزه حسینی

دکتر نوری نائینی نماینده سابق ایران در فائو (FAO) اکنون ریاست شورای مستقل این سازمان را بر عهده دارد. سابقه آشنایی او با مرحوم حسین عظیمی به سال‌های پیش از انقلاب بازمی‌گردد. این دو همواره تا زمان حضور نوری نائینی در ایران در موسسات پژوهشی و دولتی متعددی در کنار یکدیگر بوده‌اند و این ارتباط تا زمان وفات مرحوم عظیمی ادامه داشته است. این گفت‌وگو به مناسبت سالگرد فوت دکتر عظیمی با دکتر نوری نائینی در دانشگاه شهید بهشتی انجام گرفت.

■■■

■ به عنوان سئوال اول اگر بخواهیم خلاصه‌ای از تفکرات و اندیشه‌های دکتر عظیمی را مورد بررسی قرار دهیم فکر می‌کنید از کجا باید آغاز کرد و چه مسائلی بیشتر مورد نظر شماست؟

دکتر عظیمی از زمان دانشجویی به عنوان یک دانشجوی متفکر مطرح بود و در دانشکده اقتصاد وقتی در دوره کارشناسی درس می‌خواند همه استادها او را به عنوان یک دانشجوی صاحب فکر می‌شناختند. سئوالاتی که در کلاس‌ها مطرح می‌کرد و خرده‌هایی که به اقتصاد کلاسیک می‌گرفت از این دست مسائل بود. در آن موقع من دوره لیسانس را تازه تمام کرده بودم اما می‌دیدم که در خارج از دانشگاه و در مرکز پژوهشی که من در آن مشغول به کار بودم بحث‌های زیادی درباره دکتر حسین عظیمی مطرح می‌شد و بدین ترتیب بدون اینکه من ایشان را ببینم ابتدا با اسم او آشنا شدم. مخصوصاً در حوزه ما که تحقیقات اقتصادی در زمینه کشاورزی بود دکتر عظیمی به دنبال جنبه‌های اجتماعی در اقتصاد بود و با اینکه بر تئوری‌ها بسیار خوب تسلط داشت ولی به این اکتفا نمی‌کرد و به دنبال تئوری‌ها نمی‌رفت. همیشه به دنبال این بود که جواب‌هایی را برای مسائل اجتماعی پیدا کند. به بحث کشاورزی علاقه‌مند بود، چرا که خودش هم از یک خانواده کشاورز بود و مسائل را درک کرده بود و به مسئله فقر و اختلاف درآمد از زمان دانشجویی توجه زیادی داشت.

■ راهکار دکتر عظیمی در مورد فقر و راه‌حل‌های حذف آن چه بود؟

به طور کلی نگاه دکتر عظیمی در مورد فقر نگاه جامعه بود و کلیه مسائل اقتصادی اجتماعی موجود در فقر را مورد نظر قرار می‌داد یعنی تنها نگاه اقتصادی به فقر نداشت و به دنبال عوامل ایجاد فقر بود و می‌خواست عواملی را که باعث بروز فقر بود بشناسد و دیدگاهی که الان آمارتیاسن در آخرین نظریه‌های خودش مطرح می‌کند و به دنبال توانمندسازی است و عامل عمده توسعه را توانمندسازی می‌داند نمونه‌ای بود که به خوبی روشن می‌کند دکتر عظیمی هم به نحوی در این نحله فکری بود. او ناتوانی‌هایی که به فقر منجر می‌شود و ناآزادی‌هایی که از فقر حاصل می‌شود را مورد بررسی قرار می‌داد و به دنبال این آزادی‌ها و رفع نابرابری‌هایی بود که ممکن است در نسل‌های متمادی ادامه پیدا کرده و از بروز استعدادها جلوگیری کند و کسانی که بالقوه استعداد غنی شدن را دارند در فقر نگه دارد. این خطی بود که دکتر عظیمی در تمام دوران حیات علمی خود مرتب دنبال می‌کرد و به نقاط بالاتری می‌رسید و در اواخر کار دکتر عظیمی اعتقاد راسخی به نقش آموزش پیدا کرده بود و به آموزش به عنوان یک عامل توانمندساز نگاه می‌کرد. عاملی که انسان‌ها را توانمند می‌کند که بفهمند چرا نتوانسته‌اند بفهمند و رشد کنند و از پتانسیل‌ها استفاده کنند و در این زمینه بیشتر به آموزش ابتدایی اهمیت می‌داد حتی بیش از آموزش‌های دانشگاهی و تخصصی و معتقد بود که باید فرهنگسازی صورت بگیرد تا همه متوجه شوند این توانمندی را دارند که از فقر و موقعیتی که در آن هستند خود را بیرون بکشند و به موقعیت بهتری برسند.

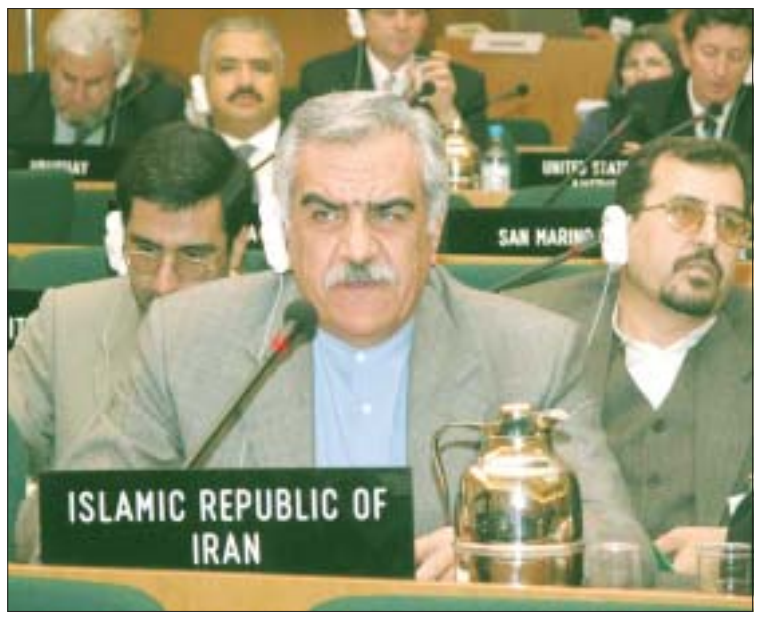

■ تاثیر افکار و اندیشه‌های دکتر عظیمی بر محافل آکادمیک و نیز بر بحث‌های اجرایی چقدر بوده است و اساساً چه مقدار از اندیشه‌های دکتر عظیمی قابلیت اجرا داشت؟

به نظر من بحث‌های او تا میزان زیادی قابلیت اجرایی شدن را داشت. یک ویژگی مهم دکتر عظیمی همان‌طور که قبلاً گفته‌ام این بود که با آنکه تئوری را خوب می‌دانست به مباحث واقعی و عملی توجه ویژه‌ای داشت و مثل بسیاری از اقتصاددان‌ها نبود که بخواهد تئوری را در عمل پیاده کند. عظیمی اقتصاد ایران را خوب شناخته بود و می‌خواست آن چیزی که به کار می‌برد نشات گرفته از فکرش باشد و یکی از معدود اقتصاددان‌های ایران بود که تفکر خاص خودش را داشت و می‌خواست علم را با موقعیت‌های ویژه ایران سازگار کند. به همین دلیل اگر کارهای دکتر عظیمی را بررسی کنیم هیچ‌گاه به دنبال این نبود که مقاله‌ای داشته باشد که فلان رابطه کمی را برآورد کند و همیشه مسائلش، مسائل اجتماعی بود و به گونه‌ای مسائل را مطرح می‌کرد که مورد توجه همه قرار می‌گرفت و به همین دلیل بود که روی دو گروه تاثیر بسیار زیادی داشت. یکی گروه دانشجویانش بود و دیگر کارشناسان اقتصادی و فعالان مسائل اجتماعی و اقتصادی و با توجه به اینکه او در سازمان برنامه و بودجه حضور بسیار موثری داشت همیشه کلیه سازمان‌های اجرایی ایران از قبیل صنعتی و کشاورزی و آموزشی دنبال این بودند که دکتر حسین عظیمی برای آنها سخنرانی کند. دلیلش هم این بود که او مسائل این مراکز را به زبان خودشان بازگو می‌کرد و با کمک از تئوری‌های اقتصادی راه‌حل‌هایی برایشان ارائه می‌کرد. بنابراین این دو گروه شدیداً تحت تاثیر عظیمی بودند و به نظر من این تاثیری است که پایدار است و اگرچه دکتر عظیمی زود از میان ما رفت اما تاثیرش برای آیندگان به وسیله همین افرادی که گفتم باقی خواهند بود. اگرچه عادت ما ایرانیان این است که بگوییم از دل برود هر آنکه از دیده برفت اما دکتر عظیمی یکی از معدود کسانی است که فراموش نمی‌شود. ویژگی دیگر دکتر عظیمی این بود که خیلی مصلحت‌اندیش نبود و به مصلحت صحبت نمی‌کرد. یکی از افرادی بود که در بسیاری از موارد انتقادهای صریح به برنامه‌های دولت‌های مختلف داشت و کسی نبود که برای خوشایند دیگران چیزی بگوید. و هرگاه احساس می‌کرد کاری یا حرفی لازم است تا گفته شود به زبان همه فهم می‌گفت و به همین دلیل هم بود که مورد استقبال و نیز انتقاد بسیاری قرار می‌گرفت.

■ از نظر دکتر عظیمی نقاط ضعف و قوت اقتصاد ایران چه بود؟

او عقیده داشت که ساختارهای اجتماعی و اقتصادی ایران طبیعی نیست و ساختارهایی تقلیدی است و به همین دلیل نیاز بسیار شدیدی را در تغییر این ساختارها حس می‌کرد.

■ دکتر عظیمی به کدام یک از گرایش‌های موجود در اقتصاد تعلق داشت؟ منظورم مباحث چپ و راست است.

اولاً این تقسیم‌بندی‌ها در داخل ایران چندان شفاف نیست و یک تقسیم‌بندی سیاسی است که ما خودمان مصنوعی ایجاد کرده‌ایم. متاسفانه یک طبقه‌بندی ناب در ایران نداریم. دکتر عظیمی در زمان دانشجویی و جوانی جزء دانشجویان چپ بود و بعد در زمان استادی و تحقیقات خود گرچه به صورت غالبی تفکرات چپ داشت یعنی کاملاً تسلیم مکانیسم‌های بازار نمی‌شد و نشد ولی به این طریق نبود که صرفاً یک اقتصاد دولتی را قبول کند. طرفدار یک نوع مسائل برآمده از اجتماع بود و معتقد بود باید اقتصاد با مسائل اجتماعی هم‌خوانی داشته باشد. او یک اقتصاددان واقع‌گرا بود. می‌خواست مسائل را از توده‌ها و واقعیت آنها بگیرد و راه‌حل‌های علمی و نظری برای آنها پیدا کند.

■ نمی‌دانم در سال آخر حیات مرحوم عظیمی شما در ایران بودید یا نه، اما می‌خواهم بپرسم که آیا شما از فعالیت او در آن سال اطلاعاتی داشتید؟

نه متاسفانه نبودم اما هربار به ایران می‌آمدم همدیگر را می‌دیدیم. او برنامه‌های مهمی برای تدوین برنامه چهارم درنظر داشت و تلاش‌های زیادی هم در این زمینه انجام داد و برنامه بسیار گسترده‌ای را آغاز کرد. او می‌خواست همه چیز را یک‌بار دیگر از ابتدا مورد بررسی قرار دهد. می‌دانید که در برنامه‌ریزی‌ها و بودجه‌ها همیشه نظر به برنامه‌های قبلی داریم و هیچ‌گاه بودجه‌ریزی از صفر و بودجه‌ریزی عملیاتی و متکی بر عملکرد نداشتیم و عظیمی این مسئله را فهمیده بود. ما چندین سال در یک گروه پژوهشی با هم کار کردیم و آنجا او اصلاح ساختار بودجه ایران را که نهایتاً یک ساختار چندبخشی به جای بودجه دوبخشی بود مدنظر داشت. اگر این نوع بودجه عملیاتی شود می‌تواند به طور شفاف تمام هزینه‌های دولت را در جای خودش نشان دهد. و در نتیجه اثرات این هزینه‌ها به خوبی روشن می‌شود و دکتر عظیمی به دنبال طراحی نظامی بود که تمام این نظام اداری اجرایی را از پایه شناسایی کند و به همین دلیل به دنبال افرادی بود که بتوانند چنین کاری را انجام دهند. و گروه تحقیقاتی متعددی سازماندهی کرده بود و از من هم قول گرفته بود که با او در بخش کشاورزی همکاری کنم اما متاسفانه فرصت این کار ایجاد نشد. به هر حال دکتر عظیمی در این زمینه تا حدودی کارهای خود را انجام داد و تاثیراتی را هم بر برنامه چهارم داشت ولی خوب متاسفانه ناتمام ماند. و بسیار کار موفقی می‌توانست باشد اما به هر حال همان پایه‌گذاری و شروع کار هم بر تفکرات بسیاری از دست‌اندرکاران اجرایی و برنامه‌ریزی تاثیر داشت و مسلم است که این تاثیر در طول زمان ادامه‌دار خواهد بود. به هر حال راه‌حل دکتر عظیمی این بود که کار به موسسات دولتی سپرده نشود. او می‌دانست موسسات دولتی نمی‌توانند این کار را انجام دهند. به این دلیل که بودجه را دولت می‌دهد و اگر کارشناسان مراکز پژوهشی که مسئولیت تدوین برنامه‌ها را دارند مطابق آنچه که دولت می‌خواهد عمل نکنند مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند و به نتیجه نمی‌رسند. بنابراین دکتر عظیمی سال‌های سال به دنبال تشکیل یک مرکز پژوهشی مستقل بود که از طریق بودجه‌های بخش خصوصی و افراد ایراندوستی که دلشان می‌خواهد یک موسسه پژوهشی پایداری شکل بگیرد این کار را انجام دهد. چندین بار تا نزدیک هدف خود رسید و قول‌های بسیار زیادی به او داده شد. ولی متاسفانه در مراحل نهایی هیچ‌کدام به انجام نرسید.

بایدها و نبایدهای توسعه بلندمدت ایران

مقاله‌ای منتشر نشده از دکتر حسین عظیمی

توسعه، فرآیندی از تغییر و تحول فراگیر است که طی آن جامعه توان و قدرت استفاده از ظرفیت‌های تاریخی خود را به‌دست می‌آورد. به عبارتی کلیدواژه‌های این بحث را باید تغییر و تحول فراگیر، ظرفیت تاریخی و توان استفاده از ظرفیت دانست. فراگیری مفهوم توسعه، ابعاد متعدد آن و پیوستگی مجموعه‌ای در این فرآیند را می‌توان در قالب این نمودار به تصویر کشید. به عبارتی در توسعه جامعه باید تعامل منطقی بین ابعاد اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و سایر ابعاد توسعه را لحاظ کرد. تحول تاریخی، تغییر همه‌جانبه، مرگ نظام کهن و تولد نظام جدید را باید از الزامات مفهوم توسعه دانست که زمانی طولانی و مسیری پر تلاطم و بحرانی را پیش روی ما قرار خواهد داد. به‌نظر می‌رسد که فرآیند توسعه از این مراحل عبور می‌کند: فروپاشی جامعه کهن، ایجاد دولت مدرن توسعه‌خواه، مدرن شدن فنون تولید، مدل فنی و تولید مصرف انبوه اقتصادی. با این توصیف توسعه اقتصادی فرآیند تغییر و تحولی است که جامعه توان و قدرت استفاده از ظرفیت اقتصادی را به‌دست می‌آورد. حال باید دید ظرفیت اقتصادی در جوامع امروز بشری چگونه تعریف و تبیین می‌شود. به عبارتی معیار و شاخص اندازه‌گیری ظرفیت اقتصادی چیست؟ پایگاه‌های سازنده ظرفیت کدامند؟ و حدود مقداری ظرفیت موجود در جهان امروز چه میزان است؟ در پاسخ به سئوال نخست باید گفت که ظرفیت اقتصادی هر کشور، تولید سرانه‌ای است که از یک سو غیرمتکی به فروش ثروت ملی است و از سوی دیگر قابل حصول در دنیای متکی بر مبادلات نسبتاً آزاد بین‌المللی است. سئوال دوم این بود: پایگاه‌های سازنده ظرفیت در دنیای مدرن کدامند؟ من اعتقاد دارم که این پایگاه‌ها باید در اندیشه‌ها و بصیرت‌های جدید جست‌وجو گردند که این دانش و دانایی ملی بر سه رکن انسان‌باوری، علم‌باوری و آینده‌باوری استوار است. نتیجه توجه به این سه رکن به نظام انگیزشی جدید، نهادها و سازمان‌های جدید و نگرش تازه به جهان و مرزها منجر می‌شود. سئوال آخر میزان و حدود مقداری ظرفیت موجود در جهان امروز است. در پاسخ به این سئوال باید دقت کنیم که ظرفیت‌های جهان امروز متکی بر اندیشه و بصیرت است و مستقیماً قابل اندازه‌گیری نیست. اما چند قرن از فرآیند توسعه جهانی می‌گذرد و بسیاری از کشورها توسعه یافته‌اند. عملکرد در این کشورها نزدیک به ظرفیت است. پس عملکرد متوسط جهان توسعه‌یافته نایب حدود ظرفیت در جهان مدرن است که می‌توان آن را حدود ۳۳ هزار دلار تصور کرد. حال توسعه اقتصادی را با چه شاخصی باید اندازه‌گیری کرد؟ دراین باره تاکنون دو گروه شاخص‌های اندازه‌گیری یکپارچه و شاخص‌های تفضیلی بیان شده‌اند. شاخص یکپارچه در مجموعه توسعه اقتصادی، درصد واقعی استفاده جامعه از ظرفیت خود است. پس می‌توان آن را از نسبت عملکرد به ظرفیت اقتصادی محاسبه کرد.

از دیدگاه نظری شاخص توسعه می‌تواند بین ۰ و ۱۰۰ تغییر کند. البته عملاً پس از گذشت میزان شاخص از ۵۰، وجه غالب زندگی در کشور مدرن می‌شود و لذا می‌توان کشور را توسعه‌یافته خواند. درباره شاخص‌های تفضیلی و جزیی باید به این نکته توجه کرد که توسعه، تحولی فراگیر است. پس شاخص‌های مدرن‌شدن در هر حوزه مجموعاً شاخص‌های تفضیلی توسعه را تشکیل می‌دهد؛ شاخص‌هایی چون انرژی، نظام نوین آموزشی، دولت کارای مردم‌سالار و مواردی مشابه این. آنچه گفته شد را می‌توان اینگونه جمع‌بندی کرد که پایگاه‌های اصلی لازم برای توسعه را باید در درک و هضم اندیشه‌های اصلی دنیای جدید، تفضیلی و فرهنگی شدن اندیشه‌های جدید در سطح جامعه و بنیان نهادن نهادها و سازمان‌های مناسب برای تحقق اندیشه‌های جدید جست‌وجو کرد که با این تصور مسیر پلکانی حرکت تولید در فرآیند توسعه را می‌توان در این نمودار دید.

بخش بعدی این مقاله به بررسی وضعیت توسعه در ایران اختصاص دارد. پس از محاسبه درجه توسعه ایران با استفاده از شاخص اندازه‌گیری یکپارچه درجه توسعه‌ای ایران متوجه می‌شویم که با گزینه‌های مختلف درآمد سرانه ۲۵۰۰ ـ ۱۲۰۰ دلار از ۷/۵ ـ ۳/۷ درصد از ذخایر کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد که این آمار گویای وضعیت توسعه‌ای ایران است. اگر بخواهیم شاخص‌های تفضیلی توسعه در ایران را بررسی کنیم، باید به این سئوال‌ها پاسخ دهیم که آیا فرهنگ ما متکی بر اصالت علم و بر اصالت انسان است؟ آیا از حکومتی مردم‌سالار بهره‌مند هستیم؟ آیا آموزش مدرن را مورد استفاده قرار می‌دهیم؟ میزان بهره‌مندی ما از انرژی‌های جدید چه مقدار است؟ و در زمینه راه و ارتباطات، آب آشامیدنی سالم‌سازی شده و سایر حوزه‌های مشابه تا چه اندازه به زندگی مدرن نزدیک شده است؟ نتیجه بررسی تبدیلی شاخص یکپارچه و شاخص‌های تفضیلی توسعه ایران حاکی از آن است که مشکلات نهادینه شده ساختاری فراوانی در اقتصاد ایران وجود دارد. نگرش دیگر به اقتصاد ایران طی یک نسل (حدود ۳۰ سال گذشته) گویای آن است که در نتیجه تزریق حدود ۸۰۰ میلیارد دلار از بخش نفت و گاز، تزریق میلیون‌ها ساعت آموزش سالانه، ایجاد زیربنای نسبتاً وسیع و قدرتمند انرژی مدرن، تاسیس صنایع مادر برای تولید و عرضه مواد مهم واسطه صنعتی مانند فولاد و پتروشیمی و تلاش وسیع مردم باید توسعه و رشد قابل توجه تولید سرانه را انتظار داشته باشیم. حال آنکه نتیجه عملی، ثبات نسبی و یا حتی کاهش احتمالی تولیدی سرانه است. من معتقدم نظام انگیزشی مناسب، جایگاه مناسب در نظم بین‌الملل و نهادهای کارا برای سیاستگزاری برای اجرا در سه ضلع مثلث پیشرفت اقتصادی کشور قرار دارد. مشاهدات من حاکی از آن است که عملکردهای روزمره و مصلحت‌گرایانه غیرمتکی بر حفظ حقوق خصوصی مردم و ابهام حقوقی و رویه‌ای در نظام قضایی از دیدگاه حقوق خصوصی، فرهنگ حکومت سالارانه حاکم بر کل جامعه و دولتی شدن بخش عمده‌ای از اقتصاد کشور منجر به آن شده است که در وضعیت حفظ و حراست حقوق خصوصی مردم ابهام و اخلال ایجاد شده، به نوعی که نظام انگیزشی نوآوران جامعه سرکوب شده است. سئوال مهمی که پیش روی ما قرار دارد این است که مکانیسم‌های اصلی تبدیل مشکلات نظام انگیزشی نوآوران جامعه به کما و بیهوشی مغزی کشور چه بوده است؟ به نظر من سرکوب نظام انگیزشی نوآوران جامعه و سهولت نقل و انتقالات بین‌المللی مغزهای خلاق منجر به آن شده است که اول ناهنجاری‌های روانی در اقشار نوآور و در کل جامعه به وجود آید، دوم خلاقیت و نوآوری جامعه به زمینه‌های ناسالم معطوف شود و سوم نیروهای خلاق و نوآور از جامعه خارج شوند که اینها به ضعف شدید خلاقیت سالم در جامعه منتهی شده و به تعبیر من اقتصاد کشور ضربه مغزی شده است. از منظر دیگر بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که درآمد حاصل از صادرات نفت و گاز، مصرف وسیع منابع نفت و گاز در داخل، تصور بازگشت به عصر طلایی تاریخ و فرهنگ گذشته ایران و استفاده آگاهانه یا غیرآگاهانه از موقعیت حساس جغرافی سیاسی کشور به ایجاد توهم اهمیت و ثروت برای ما منجر شده است که این موضوع در کنار استبداد سنتی و دیکتاتوری تاریخی در فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور به رفتار غیرعقلایی در حوزه‌های مختلف زندگی و روزمرگی در سیاستگزاری اقتصادی- اجتماعی منجر شده است که همه اینها ضربه مغزی را برای اقتصاد ایران به همراه آورده است. اجازه دهید که با هم فرآیند توسعه در ایران را مرور کنیم:

به نظر می‌رسد شروع فرآیند توسعه‌ای در ایران را باید همزمان با دوران شکست تاریخی عباس میرزا در مصاف با روسیه در زمان فتحعلی شاه تلقی کرد. پایان مرحله اول و شروع مرحله دوم توسعه در ایران به انقلاب مشروطیت و پایان مشروعیت نظام کهن بازمی‌گردد. انقلاب مشروطیت شروع نوسازی نظام‌های علمی و اداری مملکت، نظام نوین آموزشی، نظام نوین دفاعی و موارد دیگر را با خود به همراه داشته است، اما مراحل مختلف توسعه در ایران از پایان جنگ دوم به بعد تا حدودی معکوس شده است. قبل از آنکه دولت توسعه‌ای، قوام کافی بیابد، بافت تولید مدرن شده و برای گروه فنی در برخی زمینه‌ها کوشش‌هایی صورت گرفته و تولید و مصرف انبوه در برخی زمینه‌ها به وجود آمده است. به اعتقاد من علل این موضوع را باید در سه واژه نفت، جغرافیای سیاسی و انفجار اطلاعات جست‌وجو کرد. پس از این مرور مختصر و راهکارهای توسعه‌ای در ایران باید نهادها و سازمان‌های اصلی کشور را دقیق بررسی کنیم؛ نهاد قانونگذاری، نهاد دولت و نهاد تامین امنیت و قوه قضائیه. ویژگی‌های اصلی نهاد قانونگذاری توسعه‌ای از بعد جنبه‌های ارزشی، انتخابات آزاد و فراگیر است و از بعد جنبه‌های فنی، بازارهای تقویت‌کننده فنی، رویه‌های قانونگذاری و گزارشات توجیهی است. نهاد دولت نیز اگر بخواهد کارآمد و توسعه‌ای پیش برود باید به تعامل جنبه‌های مختلفی از جمله ثبات ساختاری، نوگرایی اجتماعی، شایستگی اجرایی، پاسخگویی مدنی، جایگاه مناسب بین‌المللی و نقش‌پذیری علمی اهتمام ورزد. ویژگی‌های توسعه‌ای نهادهای مرتبط با حفظ امنیت و قوه قضائیه را می‌توان در دو گروه کلی بحث کرد: اول اینکه توسعه کشور به نیروهای پلیسی و امنیتی نیاز دارد که آموزش دیده، با هویت، حاضر، ناظر، محرم، قدرتمند ودوست مردم باشند و از سوی دیگر قوه قضائیه‌ای را می‌توان توسعه‌ای دانست که مقتدر، مستقل، کارا، سریع، ارزان و در دسترس عموم باشد. موضوع مهم دیگری که در بررسی وضعیت اقتصادی و توسعه‌ای ایران در سطح کلان از اهمیت بالایی برخوردار است، جایگاه کشور در سطح بین‌المللی است. ابزارهای شکل‌گیری هرم قدرت را باید سازماندهی امن، دادگاه‌های بین‌المللی، شبکه قدرتمند اطلاعاتی، قدرت دیپلماتیک و قدرت نظامی و اتحادیه‌های اقتصادی دانست. تعیین‌کننده‌های اصلی جایگاه یک کشور در نظم جهانی را می‌توان سطح توسعه، سطح پیشرفت علمی و فنی، حجم جمعیت، تاریخ گذشته و حوزه نفوذ فرهنگی دانست.

به اعتقاد من وضعیت اقتصادی- توسعه‌ای ایران در سطح کلان باید با بررسی نظام انگیزشی، جایگاه بین‌المللی و نهادها و سازمان‌ها در سه ضلع یک هرم بررسی گردد. به عبارتی برنامه‌ریزی اصلی توسعه ایران باید بر این موارد تاکید ورزد: نظم و امنیت، قانونگذاری، قضاوت بر دولت متناسب. در این بین سایر زمینه‌ها اگرچه مهم‌اند ولی نتیجه کمتری عاید می‌کنند و به شرط آنکه نکات اصلی رعایت شوند، جهش تولیدی در ایران ممکن خواهد بود. به نظر می‌رسد مشکلات اساسی برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای اخیر کشور توجه بسیار محدود به حوزه‌های اصلی توسعه از جمله امنیت، ثبات حقوق خصوصی، نهادها، سازمان‌ها و جایگاه کشور در نظم جهانی و فقدان تفسیر فنی بر بحران‌های اجرایی است؛ امید که این موارد در برنامه‌های آتی ایران مورد توجه و عنایت کافی قرار گیرد.

حسین عظیمی به مثابه اندیشه‌ورز پیشگام توسعه

ادامه از صفحه ۲۱

مورد دوم به نگاه حسین عظیمی به عدالت اجتماعی مربوط می‌شود. همگان می‌دانند که در عرصه نظری و فعالیت‌های پژوهشی، کار در زمینه فقر و شناخت ریشه‌ها و عوامل آن و سازوکارهای غلبه بر آن و حرکت به سمت عدالت اجتماعی بیشتر